

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد مرحوم نائینی قدس الله نفسه مسئله وجوب تعلم را مطرح کردند و فرمودند وجوب تعلم از باب وظیفه عبودیت است. به خاطر اینکه عبد هم یک وظیفه ای دارد، مولا هم یک وظیفه ای دارد. عرض شد که به تعبیر ایشان وظیفه مولا انزال کتب و ارسال رسل و ما عرض کردیم وظیفه مقنن، وظیفه قانون رسانه ای کردن قانون است. و تا قانون رسانه ای نشود این قانون نیست، انشاء نیست.

ما عرض کردیم که حقیقت انشاء عبارت از آن ابراز است. یک اعتبار نفسانی ما می کنیم. اعتبار نفسانی به نفسه جزو انشاء نیست. ایشان اعتبار می کند هزار تا اعتبار می کند. ارزشی ندارد. تا بیان نشود، تا ابراز نشود این فایده ای ندارد. عرض کردیم اختلافی که اخیراً پیدا شده، مثل مرحوم آقای شیخ محمد حسین این مسئله را مطرح کردند که انشاء هم مثل خبر ابراز است فرقی نمی کند. و لذا مرحوم آقای خوئی اخبار و انشاء را از یک قسم گرفتند. هر دو ابراز.

یکی ابراز خارج، مسئله خارج است، یکی ابراز اعتبار نفسانی. یک اعتباری در نفس خودش کرده مثلاً در نفس خودش اعتبار کرده که این پسر برود آب بیاورد. این اعتبار، این را ابراز می کند. در نفس خودش اعتبار کرده که بین این و این خانم زوجیت برقرار بشود. زوجیت اعتبار است. چون حقیقتاً که زوجه نیستند، حقیقتاً همسر نیستند. این زوجیت اعتباری ایجاد بکند. این اعتبار نفسانی را ابراز می کند. این ابراز اعتبار نفسانی عبارت از انشاء است. البته خود آقای خوئی نوشتند قبول کردند که تا به مرحله ای ابراز نرسد آن اعتبار نفسانی ارزشی ندارد. قدما معتقد بودند که انشاء خود همین ابراز است، یعنی چیزی نیست. آن اعتبار نفسانی مادام در افق نفس است هیچ فایده ای ندارد، هیچ اثری ندارد، نکته ای ندارد. و لذا یعنی اعتباری بودن یک امر، عرض کردم برای وضوح مطلب ما این را مفصل عرض کردیم چند بار، امور اعتباری درش به حساب مسائلی است، نکاتی است.

نکته ای اول در امر اعتباری این است که نیست. قبول کنیم که چنین چیزی نیست. این نیست اصولاً. امر دوم اینکه می خواهیم آن نیست را هست بکنیم. دروعاء اعتبار آن را هست بکنیم. این وعائی که آن را هست می کند وعاء اعتبار است. این نه علم است نه شبه علم است. این ابداعات نفس است. آن را هست می کند.

یکی از حضار: استاد این وعاء اعتبار جایش داخل نفس است یا در فضای فیزیکی بیرون است؟ وعاء اعتبار یک شأنی از شئون نفس انسان است، درون نفس انسان است.

آیت الله مددی: در شئون نفس انسان است لکن بر حسب مقامات که هست در بیرون آثارش ظاهر می شود. و بعدش هم همین نکته‌ی اساسی، این باید آن اثر را در نظر بگیرد.

و لذا عرض کردیم همیشه ابراز، نکته‌ی سوم به مقدار اعتبار به مقدار ابراز است. یعنی چه ابراز کرده؟ همانی که ابراز کرده واقع می شود. برای همین مثال معروف "بعتک بلا ثمن" که دیروز هم عرض کردیم، خب اینها می گویند درست است نظر ایشان وقتی می گوید می خواهم تملیک بکنم مجانی، تملیک مجانی اسمش هبه است. وقتی گفت "بعتک" بیع تملیک هست اما مجانی نیست، عوض دارد. پس وقتی گفت "بلا ثمن" این معلوم می شود درش تصرف می کنیم، "بعت" را به معنای "ملکت" می گیریم. آن وقت معنایش این می شود "ملکتک بلا ثمن"، "ملکتک بلا ثمن" هم می شود هدیه. پس تبدیل می شود به هدیه. تعبیر به "بعتک" کرد اما در واقع تبدیل به هدیه می شود. چرا؟ چون تملیک بلا ثمن این هدیه است. این نکته‌ای که هست.

عرض کردیم که در امور اعتباری اینجور نیست. یعنی آن که مقصد من این بوده تملیک، اگر مقصد من بود، آن مقصد باید با لفظ مناسب او ادا بشود، نه با لفظ دیگری که شبهه، چون در امور اعتباری فرض اساسی بر اینکه نیست، این باید به یک نحو محکم و مستحکم کاری بکند که بتواند در او تأثیر ایجاد بکند. این تأثیر را تا ایجاد نکند یعنی آن نکته‌ای را تا ایجاد نکند نمی تواند بگوید. لذا لفظ باید دقیقاً به اندازه همان مقداری باشد که ایشان اعتبار کرده.

یکی از حضار: اگر لفظ به حد ظهور هم کفایت می کند به حد ظهور که برساند خیلی هم نص و محکم نباشد اما ظهور الفاظ به ظهور برساند که برداشت عرفی باشد...

آیت الله مددی: عرض کردم الفاظ ظهور اگر ظهور مختلف فیه شد باز هم نه. چرا؟ چون می خواهد چون اصولاً این اعتبار، امور اعتباری محلش جامعه است، فرد نیست. فرد که گوشه خانه بنشیند چه اعتبار می کند؟ نه ابراز می خواهد نه، هر چه اعتبار بکند هیچ فایده ندارد. محلش جامعه است. اگر محلش جامعه شد، عرض کردیم هر کلامی که در جامعه گفته می شود چهار نکته‌ی اصلی درش هست. هم تفهیم بکند، هم بداند که آن طرف، مثلاً من می گویم آب بیار، من قصد بکنم آب و بیار را می دانم طرف مقابل هم همین معنا را می فهمد. و طرف مقابلم با من می گوید قصد می کند و آن هم بداند که من این معنا را می فهمم. دقت می کنید؟

لذا قوام کلام در جامعه به این است که چهار نکته باشد، یعنی یک تفهیم و تفهم متقابل باشد. اگر تفهیم و تفهم متقابل نباشد کلام درست، اگر بنا شد این تفهیم و تفهم باشد، شبهه‌ناک باشد، احتمالات درش بیاید، این کافی نیست. آن نیست هست نمی‌شود.

یکی از حضار: استاد می‌شود اینجوری جمع کرد که برای اینکه دو نفر اعتباری که راجع به یک معامله‌ای دارند اینها در وعاء نفسشان یکسان باشد باید به لفظ دقیقی بیان بشه که این معلوم باشه می‌خواهد چیکار کنه، او هم اگر پذیرفت که پایین اعتبار...

آیت الله مددی: خب من هم همین را دارم می‌گویم. چرا؟ چون اگر شبهه‌ناک شد این مفروض دیگر نیست، پس هست نمی‌شود. این در امر اعتباری این نکات را اگر در نظر می‌گرفتند این حرف، چون نیست، نبوده. اگر لفظی بیاورد که شبهه داشته باشد یا احتمال داشته باشد این هست نمی‌شود، به مجرد یک لفظی، ولو یک ظهوری پیش بعضی‌ها داشته باشد، این کفایت نمی‌کند. چون امر اعتباری طبیعتش این است، طبیعت امر اعتباری تا

و لذا همین معنایی که قدمای اصحاب، نه اصحاب ما یعنی اصحاب ادب و غیر ادب گفتند، مراد علمای ادب، الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه. این تعریف معروف، الانشاء ایقاع المعنی بلفظ یقارنه. مادام در افق نفس است. آن وقت فرقی هم بین اعتبارات قانونی و اعتبارات ادبی نمی‌کند.

در اعتبارات ادبی آن دنبال مسئله تأثیر است، تأثیر در احساسات طرف مقابل است. می‌خواهد در احساسات آن تأثیر، این تأثیر در احساسات نمی‌شود الا اینکه لفظ صریح باشد. می‌خواهد تأثیر در احساسات او بکند. در اعتبار قانونی نه، آثار برش بار می‌شود. در اعتبار ادبی آثاری ندارد. فقط تأثیر در احساسات آن است. یک تأثیری می‌خواهد تو احساسات آن بگذارد.

یکی از حضار: استاد با لفظ غیر صریح باشه ولی قرینه‌ی قطعی بیاریم میشه دیگه؟

آیت الله مددی: قرینه‌ی قطعی بیاریم بله، یعنی باید برسد به حد، به حد اینکه مقصود کاملاً واضح بشه.

یکی از حضار: پس نمی‌خواهد لفظ یعنی منظورتون این نیست که حتماً مثلاً همین "بعثک بلا ثمن" هم پس میشه دیگه، چون قرینه‌ی قطعی داره.

آیت الله مددی: نه آن قرینه قطع، ممکن است اصلاً "بعثک بلا ثمن" لغو باشد اصلاً. یعنی به نظر ما و لذا ممکن است این هبه‌ی فاسده باشد. مرحوم نائینی عرض کردم پنج تا احتمال دادند. هبه‌ی صحیحه، هبه‌ی فاسده.

البته بیع صحیح هم احتمال دارد باشد. چون گفت "بعتک"، آن وقت بگوییم این "بعتک" که گفت بیع صحیح است، "بلا ثمن"ش باطل است. ثمن المثل را باید به او بدهد. ممکن است بیع باطل باشد. آثار بیع باطل غیر از هبه‌ی باطل است. آثار بیع باطل غیر از هبه‌ی صحیح است. و ممکن است هیچکدام نشود. نه بیع باشد نه هبه که من عرض کردم مبنای ما این است. هیچکدام، چرا؟ چون لفظ صریح نیست. لفظ اجمال پیدا، همین که اجمال مختصری پیدا کرد آن مفهوم محقق نمی‌شود. دقت کردید؟ این در باب اعتبارات به اصطلاح التزامات شخصی، اصطلاحاً به آن می‌گویند التزامات شخصی. مثلاً می‌گوییم "بعتک به این قیمت". این التزامات شخصی.

در باب اعتبارات قانونی، دقت اگر بکنید به مجرد اینکه مجلس تصویب بکند یک قانونی این ارزش پیدا نمی‌کند. جنبه، عیناً همین بحث. یعنی تصویب قانون مثل اعتبار نفسانی است. این تصویب قانون تا به مرحله‌ی رسانه‌ای نرسد این قانون نمی‌شود. قانون شدنش که آثار برش بار بشود و الزامات برایش بیاورد، الزامات اجتماعی برش بیاورد، به ابراز است. فرق این دو تا هیچ فرقی نمی‌کند.

و لذا عرض کردیم مرحله‌ی ارسال رسل و انزال کتب یا مرحله‌ی رسانه‌ای کردن به اصطلاح امروزی ما، این مرحله اسمش فعلیت گذاشتیم. ما هفت مرحله تصور کردیم، یکی مقام تشریع و جعل، یکی دیگر مقام فعلیت. فعلیت به این معنا، چرا؟ چون تا ابراز نشود این قانون نیست. آنجا هم تا ابراز نمی‌شد التزام نبود. یعنی مجرد اینکه مجلس قانونی را تصویب بکند ولیکن به مرحله‌ی ابراز نرسد این قانونیت پیدا نمی‌کند. قانون بودنش به ابراز است. آنجا هم مجرد اینکه مولا اعتباری بکند تا به حد به اصطلاح ابراز نرسد، قانونیت، انشاء نمی‌شود، اعتبار انشائی محقق نمی‌شود. دقت کردید؟

و لذا اسمش را مرحله فعلیت گذاشتیم، ارسال رسل. مرحله‌ی بعدی هم عرض کردیم تنجز است که وصول به مکلف است. این وصول به مکلف این مرحله‌ی بعدی است. و...

یکی از حضار: استاد تعریف اعتبار رو انتقال حد شیء الی شیء می‌دانید یا...؟

آیت الله مددی: بله همین حرفی که مرحوم آقای طباطبایی هم دارند.

یکی از حضار: مرحله‌ی اجتماع هم که میاد دیگه فقط اجتماع که نیست فرمودید، وعاء اعتبار فرمودید فقط در اجتماع، این قبل از اجتماع هم که با...؟

آیت الله مددی: نه اثری ندارد. چکار می‌خواهد بکند؟ وقتی تنهاست چکار می‌خواهد بکند؟

یکی از حضار: الان خود آقایان هم الان توی اعتبارات تقسیم می کنند، می گویند یک اعتبارات قبل از اجتماع، اعتبارات بعد از اجتماع. در اعتبارات قبل از اجتماع، اعتبارات وجوب، اعتبارات انتخاب اخف و اظهر، انتخاب یک سری مواردی رو ذکر می کنند به عنوان اعتباریاتی که قبل از اجتماع...

آیت الله مددی: اینها قانونی نیست. آن که من یادم می آید اصولاً مرحوم علامه در ادراکات اعتباری دنبال اعتبارات ادبی رفتند. اصلاً تو اعتبارات قانونی ندارند. آنطور که به ذهن من می آید.

یکی از حضار: نه استاد شروع شون از اعتبارات...

آیت الله مددی: یک جایی یک دو سه سطری شاید یک عبارتی دیدم که آقایان خواندند بله یک دو سه سطری اما اینکه اعتبارات قانونی باز کرده باشند صحبت نکردند. دقت می کنید؟ اما آن مقاله با طول و تفصیلش بیشتر روی اعتبارات ادبی است. در صورتی که کلام آقای شیخ محمد حسین اصفهانی و کلام آقای خوئی بیشتر روی اعتبارات قانونی است. البته تعبیر به اعتبارات قانونی نکردند، اعتبارات نفسانی مثلاً. دقت می کنید؟

پس بنابراین این نکته ان شاء الله روشن شد که اعتبارات شأن اعتبارات این است تا نرسد به به اصطلاح و بعدش هم مرحله ی بعدی عرض کردم، نکته ی اساسی در اعتبارات قانونی تا نرسد به مکلف این آثار قانونی تکلیف را ندارد که اصطلاحاً به آن می گویند مرحله ی جزا. حالا مرحوم شیخ و دیگران گفتند حدیث رفع برای رفع عقوبت است یا رفع مؤاخذه است. ما به جای عقوبت و مؤاخذه گذاشتیم احکام جزایی. تا به مکلف نرسد، تا مکلف با آن حکم رابطه برقرار نکند، احکام جزایی بار نمی شود.

عرض کردیم مرحوم شیخ که این احتمال داده خب آقایون مثل مرحوم نائینی و دیگران با ایشان مناقشه کردند. در صورتی که عرض کردیم در کتاب، بحث های مجمل و مبین حالا دیگر کمتر توی کتب ما یعنی در اصول، اصول کفایه کمتر، نیامده اصلاً. اما در کتب قدیم هست. در مثل فکر می کنم معالم هم در ذهنم هست. اصلاً این حدیث رفع چون اهل سنت حدیث رفع را دارند رفع ثلاثی، در کتاب هایی مثل احکام آمدی و دیگران، کتاب اصول اهل سنت، در بحث مجمل و مبین، در معالم هم به نظر من هست، تو ذهنم هست. در بحث مجمل و مبین یک مقدار از مباحث به به اصطلاح مصداق های مجمل اختصاص دادند.

من جمله آنجا بحث کردند "رفع عن امتی الخطأ و النسیان" اجمال دارد یا نه؟ آمدی می گوید نه کلام واضح است که مراد مؤاخذه است. می گوید کلام واضح است. اصلاً این کلام اجمال ندارد. این مطلبی که بعدها آقایون اشکال می کنند مثل مرحوم نائینی اینها به

شیخ اشکال می کنند اصلاً آمدی در این کتاب احکام می گوید این مطلب واضح است. "رفع عن امتی الخطأ" یعنی مؤاخذه، یعنی عقوبت. ما به جای عقوبت گفتیم احکام کیفری، احکام جزایی. به جای کلمه عقوبت.

یعنی اصولاً احکام جزایی، عرض کردیم آثاری که بر آثار قانونی بار می شود دو جور است. یکی آثاری است که تابع واقع است. آنهایی که تابع واقع است حدیث رفع آنها را بر نمی دارد. اصلاً حدیث رفع برای آنها نیست. یکی که تابع قصد و اراده و اختیار و مقدمات درش باید جمع بشود تا بار بشود، حدیث رفع آنها را بر می دارد. مثلاً یک کسی شیشه کسی را شکست، اصلاً ملتفت نبود، خواب بود، پایش زد به یک سنگی تو خواب، سنگ افتاد شیشه کسی شکست. ایشان ضامن است، بخواهد اطلاع داشته باشد یا نه، آگاهی داشته باشد یا نه. مشهور علمای ما هم این است که اگر کسی احتیاج به غذا پیدا کرد در حد به اصطلاح هلاکت رسید، غذای دیگری را بدون اجازة او می تواند مصرف بکند. لکن گفتند ضامن است. به نظرم در میان اهل سنت دیدم شاید بعضی شیعه هم باشد. اما در میان اهل سنت دیدم می گویند حالا که جایز است خوردن پس ضامن نیست.

علمای ما فرق گذاشتند بین این دو تا. زمان را تابع واقعیت می دانند اما کیفر را تابع اراده و اختیار می دانند. روشن شد؟ اصلاً حدیث رفع را اگر بخواهیم خوب معنا بکنیم، در میان اهل سنت که سه تاست، در میان ما شش تاست، در حقیقت این حدیث رفع مفادش این است. اگر فعلی در این حالت از شما صادر شد، یک حالت خطا، نسیان، اضطراب، اکراه، جهل، در این حالات فعل از شما صادر شد، این این فعل از شما برداشته شده.

دیدم مرحوم آقای خمینی در این تهذیب به نظرم دارند که در اینجا به مفاد کان تامه است. نه ظاهراً به مفاد کان ناقصه است نه تامه. نفی حکم است، نفی فعل است به مفاد کان ناقصه. یعنی این فعل دیگر فعل شما نیست. اگر فعل شما نبود جزا برایش مترتب نمی شود. اگر گفت چرا از چراغ قرمز رد شدی؟ گفت بین آقا پلیس سر خیابان هفت تیر گرفته بود از چراغ قرمز رد بشو. وقتی دید که این به اصطلاح بدون اختیار بوده و به اکراه بوده، این دیگر احکام جزایی برایش بار نمی کند، بگوید مثلاً مجازات شما این است، اینقدر باید پول بدهی برای رد از چراغ قرمز. دقت کردید؟ اگر اینجور حدیث رفع را معنا بکنیم، اصولاً همان نفی مؤاخذه ای است که شیخ و آمدی ادعا کرده که این ظاهر است. اصلاً آمدی به خلاف آقایون ما که حالا چیز دیگر معنا می کنند، البته آنها حدیث رفع شش تایی ندارند، سه تایی دارند، می گوید این ظاهر است که مراد نفی مؤاخذه است، نفی عقوبت است. می گوید این اجمال ندارد، اصلاً لفظ مجمل نیست.

و به نظر من هم حق با ایشان است. در این شش تای ما بهتر این معنا ظاهر می شود. این مراد این است، "رفع عن امتی". و لذا عرض کردیم مطلبی که ایشان گفته به مفاد کان تامه با ظاهر لفظ نمی سازد. دقت کنید. من چقدر روی الفاظ دقت می کنم. چون گفت "رفع عن امتی". وقتی آمد "عن امتی" یعنی نسبت داده نمی شود. وقتی نسبت داده نشد، مفاد کان ناقصه می شود.

یعنی تو گناه نکردی، تو عصیان نکردی. احکام جزایی بر اتیان عمل بار نمی شود. احکام جزایی بر تمرد از قانون بار می شود. بر عصیان بار می شود. کسی که تمرد از قانون می کند احکام جزایی بر او بار می شود. در این حالات سته که در روایات آمده، روایات ما آمده اصولاً تمردی نیست، عصیانی نیست. به او عصیان نسبت داده نمی شود. احکام جزایی، یک سری از احکام جزایی روی خود واقع بار می شود، آنها برداشته نمی شود. مثل زمان. این حکم جزایی که شما تصرف در مال مردم کردید، کار حرامی انجام ندادید، چون مضطر بودین غذا خوردین. اما حکم دوم که شما ضامن هستید آن به جای خودش محفوظ است. آن به جای خودش محفوظ است. این فعل، باب ضمان موضوعش خود عمل فی نفسه است. کار ندارد روی مقدمات بوده یا نبوده، روی اختیار بوده یا نبوده. موضوع آن عبارت از این است که انسان به اصطلاح عمل صادر بشود. صدور عمل را نگاه می کنند.

و لذا به ذهن ما می آید که نکته همین باشد که همین نفی مؤاخذه که مرحوم شیخ، البته عرض کردم شیخ گفته نفی عقوبت، نفی مؤاخذه. آقایان قبول نکردند. نفی عقوبت و مؤاخذه به این معنا، یعنی تا تنجز پیدا نکند، تنجز هم وصول به مکلف است، تا تنجز پیدا نکند این احکام جزایی را ندارد. احکام جزایی که یک سری احکام جزایی که مترتب است بر عنوان تمرد از قانون، بر عنوان عصیان، این عناوینی که بر عصیان است در این حالات ست چرا؟ چون در این حالات ست فعل از امت من، ببینید از امت من برداشته شده. اگر می گفت فعل برداشته شده این مفاد کان تامه بود. اما وقتی می گوید فعل از امت، دقت کنید. من می گویم این همه دقت بکنید. وقتی، چرا مفاد کان ناقصه است؟ چون اینجا گفت از امت من. فعل از امت من برداشته شده. این عمل از امت من، وقتی از امت باشد یعنی به این آقا نسبت داده نمی شود. وقتی نسبت داده نشد مفاد کان ناقصه است. یعنی این فعل دیگر فعل آقا نیست. این تمرد تمرد، ایشان تمرد نکرده. فعل انجام داده اما تمرد نکرده. عصیان بر قانون نکرده.

به هر حال مرحوم نائینی قدس الله نفسه در باب وجوب تعلم ایشان قبول کردند که به اصطلاح واجب است اما این وجوبش را از باب عرض کردم حق عبد گرفتند، وظیفه ی عبد. عرض کردیم دو تا وظیفه است. یک وظیفه ی مولا بیان است که خبر ارسال رسل کرده، رسانه، یک وظیفه ی عبد که سوال بکند، پرسد، برود در معرض، مثلاً می گویند آقا قانون را ما در مجلس روی یک روزنامه اعلام می کنیم.

برود در مجلس، این رفتن و نگاه کردن این وظیفه‌ی عبد است، وظیفه‌ی مکلف است، وظیفه، اگر قانون اینجوری گذاشتند یا قانون گذاشتند که در ساعت معینی تلویزیون احکام قانونی را بیان می‌کند. این همان ساعت باید نگاه بکند. این را ایشان از باب وظیفه‌ی عبد. عرض کردیم این مطلبی که ایشان فرمودند درست است و توضیح کافی دادیم.

اما مسئله تعلم، وجوب نظر را در معجزه این هم از باب وظیفه‌ی عبد. آن مشکله. چون وجوب نظری یعنی نظر بکند که این مدعی نبوت راست گفته یا نه. بعد از اینکه نظر کرد و ایمان آورد و یقینی شد برای آن که عبد است و وظایفی دارد، آن وقت مسئله فحص می‌آید، آن وقت وظیفه‌ی عبد می‌آید. با وظیفه عبد، با عنوان وظیفه‌ی عبد که ایشان، ایشان به عنوان وظیفه‌ی عبد در اینجا در این متنی که آمده به عنوان وظیفه‌ی عبد وجوب نظر را هم اثبات کرده. وجوب نظر عرض کردم مشکله. وجوب نظر را نمی‌شود قبول کرد. چون این قبل، به اصطلاح تعبد بعد از وجوب نظر و بعد از ایمان به آن نبوت است، نه قبل از آن باشد.

یکی از حضار: وجوبش عقلی نیست؟

آیت الله مددی: وجوب نظر؟

یکی از حضار: بله.

آیت الله مددی: چرا عقلی است. عرض کردم آقایان از دو باب رفتند، وجوب شکر منعم، مثل اینکه دیروز تشریف نداشتید، یا وجوب دفع ضرر محتمل. معروف اینطور است بین معتزله اینطور است. و عرض کردیم اینجا ایشان نوشته از باب وظیفه عبد، اینی که در اینجا آمده. اما آنی که من از مرحوم آقای بجنوردی شفاهاً شنیدم، مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سره، از قول مرحوم نائینی نقل می‌کردند لزوم استکمال. یعنی این ذات انسان است که دنبال کمال است. نظر را به این جهت نگاه می‌کند چون دنبال کمال است. ببیند که کمالش در این هست یا نه. آیا کمالی که می‌خواهد، آن استکمالی که پیدا می‌کند با این شریعت پیدا می‌شود، با آن شریعت، با این مکتب، با آن مکتب. این ایشان از وجوب نظر را، اما اینجا نوشته ایشان، اینجا وظیفه‌ی عبد نوشته. اینی که الان اینجا آمده وظیفه‌ی عبد آمده.

اما آن که من از آقای بجنوردی شنیدم قدس الله سره شفاهاً که از مرحوم نائینی نقل می‌کردند، ایشان از نائینی نقل می‌کردند که نائینی راه سومی رفتند. وجوب شکر منعم و وجوب دفع ضرر محتمل نه، وجوب استکمال. اصلاً لزوم استکمال، این ذات بشر است که در استکمال است. روی این نظر نظر می‌کند به معجزه‌ی مدعی. ایشان وجوب نظر را از این راه می‌دانستند. اینطور که آقای بجنوردی نقل کردند. من به اعتماد به نقل ایشان. و...

یکی از حضار: این داخل در حسن و قبح می شود؟

آیت الله مددی: اصلاً معیار حسن و قبح هم همین است. اصلاً ام القضایای در حکم عقل عملی هم همین می شود. ام القضایا لزوم استکمال است. اینکه گفتند حسن عدل و قبح ظلم، این ام القضایا نیست. ام القضایا این است. ام القضایا در، ام الاحکام در احکام عقل عملی این است. عبارت است از وجوب نظر و وجوب استکمال، لزوم استکمال. و ظاهراً، اما این مطلب که این زیربنای کل احکام عقل عملی است من از آقای بجنوردی نشنیدم البته. شاید به همینطور که به ذهن ایشان آمد به ذهن من آمده. نشنیدم که مثلاً، یا اگر هم گفتند یادم نیست به هر حال. چون می دانید مرحوم آقای بجنوردی ۱۳۹۵ فوت کردند. یعنی ۵۳ سال قبل. خب فاصله زمان خیلی زیاده، آدم فراموش می کند. به هر حال این قسمت را تو ذهنم هست. اما اینکه ایشان این را اساس حکم عقل عملی بدانند، این الان تو ذهنم نیست. این حضور ذهن ندارم که از ایشان چنین مطلبی را نقل، اما به ذهن خود من خطور کرده این معنا. یعنی این معنا به ذهن خود من آمده که این نکته اساسی در باب عقل عملی هم این است.

بعد ایشان می گوید و بالجمله العقل كما يستقل بوجوب النظر في معجزه مدعی النبوه، این استقلال عقلی را قبول کردیم. ایشان چون وجوب نظر را در آنطور که مشهور است در بین اهل کلام در متکلمین اسلامی، بین معتزله عقلی گراها وجوب شکر منعم و وجوب دفع ضرر محتمل است. لکن کذلک يستقل بوجوب تعلم احکام الشریعه و الفحص عن الادله. این دو تا را یکی گرفته. فحص را با مسئلهی وجوب نظر، با با تعلم، با وجوب نظریکی گرفته. اینها را بله، بله...

و المقیدات و المخصصات اذ المنات فی الجميع واحد و هو این مناتش این است استقلال العقل بأن ذلک من وظیفه العبد. عرض کردم وظیفهی عبد بودن، حالا ایشان عبد گفتند، ما چون عبد و مولا را قبول نداریم وظیفهی مکلف. وظیفهی مکلف را فحص گفتیم. نکته فحص را بیان کردیم. اما نکته، حالا این وظیفهی عبد، به تعبیر ایشان وظیفهی عبد. این وظیفهی عبد برای مرحلهی بعد از ایمان است. نمی شود زیربنای مرحلهی ایمان قرار بگیرد. نمی شود زیر، زیربنای مرحلهی اول قرار بگیرد.

بله ممکن است همان نکته ای که من عرض کردم، لزوم استکمال، ایشان بگویند لزوم استکمال عنوان نیست. احکام عقلی عنوان نیستند. واقعیتی محفوظ است. اگر می خواهد استکمال پیدا بکند، نظر می کند در مدعی معجزه، مدعی نبوت، مدعی نبوت و معجزه و قضایا همین، نظر می کند در حقانیت این مکتب و مذهب. بعد از نظر اگر ایمان آورد عقل می گوید آن استکمالی که بود با تعلم احکامش، با تعلم آرائش درست می شود. این را ممکن است بگویند ایشان.

یعنی به عبارت آخری، عقل ابتدائاً لزوم استکمال می‌بیند. بعد از اینکه نظر کرد و ایمان آورد عقل همان استکمال را تنفیذ می‌کند. تعلم و فحص در حقیقت تنفیذ همان استکمال است. چون آن استکمال لفظ که نیست. باید احکامش را انجام بدهد تا به کمال برسد. اگر ایمان آورد که این شریعت درست است، با عمل به احکام و این عمل به احکام فحص می‌خواهد. این نکته‌ای بود که عرض کردیم.

یکی از حضار: استاد شما فرمودید لزوم استکمال مربوط به فطرت است الان فرمودید که حکم عقل است رابطه‌ی فطرت و حکم عقل چیست؟

آیت الله مددی: عقل به این معنا اینها می‌گویم یک الفاظی است که جا به جا زیاد استعمال شده است عقل به این معنا که احتیاجی به مقدمات خارجی ندارد خود عقل و این را عرض کردیم ما فطرت که ایشان هم فرمودند فطرت یا عقل این عبارت از این نیست که این من دائماً تاکید می‌کنم ذاتی انسان باشد یا منشاء، نه این ذات انسان است اصلاً ذات انسان این است اصلاً حقیقت انسان این است، حقیقت انسان موجودی است که رو به کمال است نه حیوانات این طورند و نه ملائکه هیچ کدامشان این طور نیستند. این ذات انسان است و نه جن، اجنه و الی آخره. تمام موجوداتی که هستند اینها ذاتشان این طور است ذات انسان این طور است که به اصطلاح رو به کمال است این طلب کمال می‌کند.

آن وقت این را می‌شود شاید بگوییم مرحوم نائینی نظرش اگر آن استکمال که مرحوم آقای بجنوردی نقل کردند درست بوده باشد، نظرش به این است که استکمال لفظ نیست بعد از اینکه نظر کرد در مکتب و ایمان به این مکتب آورد باز همان استکمال اقتضاء می‌کند که کارهایی که آن مکتب گفته اصولی که آن مکتب دارد انجام بدهد اگر اصول علمی دارد که در آنها علم معتبر است آنها را که اصطلاحاً عقاید به آنها می‌گویند انجام بدهد اگر امور عملی دارد انجام بدهد شاید به این معنا بگوییم که نتیجه در هر دو یکی است به این معنا البته یکی از حضار: یعنی فطرت و عقل اینجا یکی است که می‌شود ذات انسان؟

آیت الله مددی: ذات انسان است. نه اینکه ذاتی انسان باشد، نه اینکه نشأت از ذات گرفته، خود ذات انسان این است. اصلاً ذات...

یکی از حضار: استاد به وجدان همیشه به جورایی؟ وجدان نمی‌شود؟ بگیم این همون معنای وجدان است.

آیت الله مددی: وجدان هم همینطور گفته شده. اصلاً وجدان انسانی، وجدان اخلاقی در حقیقت همان راهی است که از نظر اخلاقی برای کمال پیدا می‌کنیم.

عرض کردم استکمال که می‌گوییم شامل اینها می‌شود. اینها یک نکاتی بوده که تعبیر مختلفی شده. وجداناً مثلاً می‌گویند یعنی این وجدانی را ما ذاتی نمی‌دانیم، ذات می‌دانیم. این ذاتی است که خداوند و لذا هم در آیهی مبارکه دارد که عرض کردم "خلق الانسان، علمه البيان". حالا کلمه تعلیم، تعبیر تعلیم اینجا به کار برده شده. بیان هم عرض کردم در لغت عرب به معنای وضوح و روشنی است. لکن در اساس به معنای جداسازی است. یعنی سر اینکه مطلب بیان می‌شود، واضح می‌شود چون خلط شده، خلط بین حق و باطل شده. اگر ما هر چیزی را جدا کردیم جای خودش قرار دادیم این می‌شود بیان، می‌شود روشن. این ذات انسان است، نگفت "فعلمه". دقت کنید.

"اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون"، یک "ف" می‌خواهد. اینجا "ف" هم نیاورده. اگر "ف" آورده بود ما ذاتی می‌دانستیم. لکن "ف" هم نیاورده. این خلقت انسانی اینطوری است. اصلاً "خلق الانسان" خلقت انسانی اینطوری است. این قدرت جداسازی. و این قدرت جداسازی زیرساز تمام مذاهب فکری و تمدن و تمام این است.

بینید مثلاً یک نیروی موتوری درست می‌کنیم. این نیروی موتوری گاهی مثلاً می‌خواهد در هوا حرکت کند، گاهی می‌خواهد در دریا حرکت کند، گاهی می‌خواهد در زمین، گاهی با دو چرخ، گاهی با چهار چرخ، گاهی بیشتر. بینید اینها را دائماً جدا می‌کند. طبق نیازی که پیدا می‌کند طبیعت انسان هر چی با طبیعت روبرو می‌شود، دقت کنید، طبق آن طبیعت جداسازی می‌کند. مناسب آن را اختیار می‌کند. این ذات انسان است. این استکمال است. یعنی این مظاهر تمدنی که الان شما می‌بینید اینها همه مظاهر مسئله‌ی استکمال انسانی است. برای استکمال این کار را انجام دادند. راست هم هست، مطلب درستی هم هست. ذات به این معنا. وجدان هم که می‌گویند به این معنا. وجدان یعنی احتیاج به مقدمات ندارد. احتیاج به دلیل و اینها برهان ندارد.

یکی از حضار: با حسن و قبح مصادق نمی‌کند بعد از طریق ملازمه وجوب رو ثابت بکند؟

آیت الله مددی: بله این، به به لذا به به نظر ما برای زیربنای حکم عقل عملی این از همه بهتر است، همین حرف استکمال خیلی خوب است.

و هو استقلال العقل بأن ذلک و من هنا لا يختص. بحث دیگری که مرحوم نائینی وارد شدند که دیگر امروز هم از بحث خارج شدیم باز نشد. بحث دیگری که وارد شدند آیا وجوب تعلم بعد از بلوغ است یا قبل از بلوغ هم داریم وجوب تعلم؟ بله ممیز باشد، تمیز بدهد. قبل از تمیز معنا ندارد. اما بعد از تمیز اگر می‌داند که ایشان مثلاً چند سال دیگر بالغ می‌شود و اگر احکام را الان یاد نگیرد در آن وقت نمی‌تواند یاد بگیرد، آیا الان بله حکم عقل، چون احکام عقلی زمان و مکان نمی‌شناسند. در نکات عقلی زمان و مکان مطرح نیست.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

چهارشنبه - ۲۴/۰۹/۲۰۲۵ - ۰۲/۰۷/۱۴۰۴

موضوع: خارج اصول فقه - اوامر

جلسه: ۶

صفحه ۱۲

نمی آید زمان را در نظر بگیرد. این را می گوید، بخواهد قبل از بلوغ باشد، بخواهد بعد از بلوغ باشد. مرحوم نائینی یک مقداری این را توضیح داده، ما هم انشاءالله فردا توضیح ایشان را کامل بکنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين